

■ **کاراکتر «دایان تریمین»** با بازی جین سیمونز در فیلم «صورت فرشته‌ای» ساخته اوتو پره مینجر محصول ۱۹۵۲



جین سیمونز در سال‌های بعداز اکران این فیلم بیشتر در آثاری مطرح و دیده شد که نقش‌های مثبتی را برای وی در بر داشتند و اسپارِتاکوس (۱۹۶۰) یکی از سرآمدان آن است. با این حال او در نقش منفی این فیلم پره مینجر چنان درخشید که اگر افسوس‌ی در ارتباط با وی به‌وجود آمده، پیرامون این نکته و سؤال است که چرا نقش‌های منفی و پلید ارائه شده به سیمونز این قدر کم بوده است. کاراکتر او در «صورت فرشته‌ای» چیزی شبیه به باربارا استن‌ویک حله‌گر در فیلم کلاسیک جنایی‌سی سال ۱۹۴۴ بیلی وایلدر یعنی «غرامت مضاعف» است و البته او تغییرات و برخی واریاسون‌ها را هم روی این کاراکتر اعمال کرده‌است. با بازی سیمونز، دایان تریمین یک زن-کودک‌غریب با کمترین میزان تسلط روی حرکات ته‌اجمی خود است. البته او در تضاد با سایر زنان حبه‌گر این گونه فیلم‌ها واقعاً به مرد محبوبش (ریچارد میچم) دل می‌بازد و طالب ازدواج با او می‌شود و به‌تبع آن از کمک‌های وی در راه رسیدن به اهداف شوم‌اش بهره‌مند می‌گردد. او در راستای این وضعیت‌ها و احساسات در اجرای برنامه‌های مورد نظر خود دچار لغزش شدید می‌شود به‌طوری‌که نه فقط مادرخوانده‌اش را که هدف اصلی اهداف خود بوده از میان برمی‌دارد، بلکه پدرش را هم به قتل می‌رساند. او بر اثر این واقعه دچار اغتشاش روحی می‌شود و به پشت میله‌های زندان می‌رود و در حالی که وابستگان کم شمار او می‌کوشند وی را از محبس بیرون بیاورند، او چنان درمانده است که با آنها همراهی نمی‌کند. درست است که او در پایان فیلم هرچه را که می‌خواسته به‌دست آورده اما نه صرافت بهره‌گیری از آنها را دارد و نه صلاحیت قانونی این کار را. این به مثابه بازنویسی و تغییر کلیشه‌های چنین نقش‌ی و البته یک محل عالی برای بروز اولویه استعداد‌های سیمونز است.

■ **کاراکتر «هری روت جونپور»** با بازی آلن آرکین در فیلم «تاتاریکی صبر کن» به‌کارگردانی ترش یانگ محصول ۱۹۶۷



استیفن کینگ سلطان ادبیات وحشت در یک ارزش‌گذاری افراطی به غلط مدعی شده است که نمایش آلن آرکین در این فیلم، دومین نمایش منفی برتر در کل تاریخ سینما است و فقط پیتز لوری در فیلم ماندگار و قدیمی «ام» ساخته فریتز لانگ از حد و مرزهای او عبور کرده است و با وجود این که کاملاً زنی اغراق‌آمیز کینگ نباید شک کرد که آرکین در این قالب به حد و حدودی تحسین‌آمیز می‌رسد. از همان اولین نمای دربردارنده هری روت جونپور در این فیلم مشخص می‌شود که یک یا چند چیز در ارتباط با او ایراد دارد و او بی‌سپار پلیدتر از آنی است که طاهرش نشان می‌دهد. چشم‌های بی‌حس و لیخنه تصنعی و دانه‌ی روی چهره‌اش و فقدان هرا حساسی از او چهره‌ای می‌سازد که به هیچ چیزی فکر نمی‌کند الا کارهایی که روی آنها متمرکز شده است. او با کمک دو خلافکار دیگر می‌کوشد یک بسته هروئین موجود در خانه زنی جوان را که بتازگی کور شده و از وجود این محموله در آن‌جایی خبر است، بازباید و چنان بی‌رحم است که هرچیزی را که در این راه مانع او می‌شود، از مقابل خود برمی‌دارد. خیانت دو همکار وی نیز روت را متوقف نمی‌سازد زیرا او از قبل نقشه حذف‌شان را کشیده است. با هنرمندی ادری هیبون سوئیس‌ی و فقید در نقش زن کور و البته توان چشمگیر آرکین در تجلی خشونت به هر شکل و فرمی، «تاتاریکی صبر کن» به فیلمی بسیار خوب در ژانر دلهره‌تبدیل می‌شود و از چارچوب‌های «چراغ گاز» فیلم ترسناک و کلاسیک دیگری که البته بیش از یک ربع قرن پیشتر اکران شده بود، فراتر می‌رود و نریشن این فیلم نیز وارد وادی‌های تازه و پر تنوع‌تری می‌شود و اگر این فیلم از پرسرودترین کارهای سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ بود، به همین دلایل است.

■ **کاراکتر «اوون داواین»** با بازی فیلیپ سیمور هافمن، در فیلم «مأموریت غیر ممکن ۳» کار جی جی آبرامز محصول ۲۰۰۶



سری فیلم‌های پلیسی و جنایی «مأموریت غیر ممکن» به قسمت هفتم هم کشیده شده که فعلاً پشت دیوار بلند کرونا توقف اختیار کرده و پخش‌اش به سال اخیراً آغاز شده ۲۰۲۱ ارجاع شده است اما در فیلم سوم فیلیپ سیمور هافمن فقید با فرو رفتن در قالب کاراکتر بدی که کارش فروش و توزیع سلاح‌های انبوه و قاچاق و نامش اوون داواین است چنان موفق نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آدم‌بدهای آثار قبلی و بعدی مأموریت غیرممکن با وی برابری نمی‌کنند و تقابلی او با تام کروز ایفاگر نقش مثبت اصلی، تماشاگران را از هر جهت به هیجان می‌آورد. داواین نه از دیالوگ‌های تک جمله‌ای معروف که از نمادهای این کاراکتر است، استفاده می‌کند و نه با حرکت تند فیزیکی و مثل یخ، سرد و بی‌احساس نشان می‌دهد و به دنبال شکنجه و زجر دادن سایرین هم که به‌عادات اینگونه کاراکترهای منفی تبدیل شده، نیست و فقط می‌خواهد به‌هر شکلی اتان هانت را که با بازی قهرمانانه تام‌کروز یک مأمور امنیتی و مخفی بدون نقص است و سایر افراد مورد نظرش را سرکوب کند و البته توسط همین مأمور حذف و نابود می‌شود. این از ماندگارترین نقش‌های هافمن است که چند سال پس از این فیلم در حالی که یک جایزه اسکار هم گرفته و در نقطه اوج هنر خود بسر می‌برد، در ۴۷ سالگی جان باخت و باعث افسوس دنیای سینما شد.

از کامیون انسان‌وار تا شغال کامپیوتر آسا

«آدم‌بد»های خوب سینما!

ا | وصال روحانی

✦ خبرنگار

شکی نیست که امثال دارت ویدر چهره مخوف و کاملاً فلزی سری فیلم‌های فضایی و فانتزی «جنگ ستارگان» و همچنین ژوکرو هانیبال لکتر از مطرح‌ترین «آدم‌بد»های تاریخ سینما بوده و بهترین الگوهای کاری را در این زمینه به دست داده‌اند ولی داریم کاراکترهای منفی و «آدم‌بد»های خوب و موفق دیگری را که به دلایلی زیر سایه مانده و حق مطلب در مورد مهارت و کارایی‌شان ادا نشده است. مطلب پیش رو کوششی است برای رفع نقیصه فوق و معرفی «آدم‌بد»هایی که طی ۵۰ تا ۶۰ سال اخیر در



در یکی از درخشان‌ترین فیلم‌های سلطان سینمای دلهره، چارلی اوکلی با بازی سرشار از تسلط جوزف کاتن در نگاه نخست مردی کاملاً عادی و آرام و سالم و یک دایی و راهنمای مناسب برای تمام اعضای خانواده و وابستگان خواهر خود نشان می‌دهد اما در واقع در ورای این چهره ظاهری مردی خطرناک و پلید و بواقع یک قاتل بی‌رحم آرمیده است که در حال فرار از دست پلیس است و حضور مجدد و اخیرش نزد اعضای خانواده برای پنهان شدن در نقطه‌ای امن و دیده نشدن توسط تعقیب‌کنندگان خود



وقتی می‌گوییم کامیون منظورمان یک انسان و هر فردی با چنین نام و لقبی نیست بلکه اشاره ما به یک کامیون واقعی است که در اولین فیلم بلند اسپیلبرگ در مقام یک کارگردان تبدیل به کاراکتر اول شده است! این کامیون که چهره و هویت راننده آن تا پایان فیلم هرگز به صراحت و حتی با ایهام به نمایش گذاشته نمی‌شود، در مسیر طولانی یک سفر و در جاده‌های بیرون شهر به تعقیب و ایذای شدید اتومبیلی مشغول می‌شود که هدایت آن با دنیس ویور است و او را چنان کلافه می‌کند که بارها از زندگی ناامید و در بحران روحی غرق می‌شود بخصوص که نمی‌داند غرض و انگیزه راننده این کامیون چیست و چرا در تمامی یک روز طولانی او را تعقیب و دچار وحشت شدید می‌کند. این نشان‌دهنده هنر والا و استعداد فراوان اسپیلبرگ



قاتل زنجیر‌های این فیلم را که یک جوان روانی و بی‌رحم و با سببیت‌های حیوانی است، در بعضی نماها قاتل اسکورپیویی و در سکناس‌های دیگر اسکورپیو و حتی با لفظ ساده «قاتل» می‌نامند اما او را هر چه و هر کس بدانیم، چنان متجاوز و شر‌شاز از قساوت است و زنان و کودکان را تار و مار می‌کند که هر حرکت قاطعانه یک افسر پلیس ویژه در شهر سان‌فرانسیسکو برای سرکوب وی نه تنها افراطی جلوه نمی‌کند بلکه تنها راه حل برای مهار و نابودی او به‌نظر می‌رسد و بینندگان با هر حرکت ته‌اجمی این پلیس در این راه به وجد می‌آیند. این پلیس با بازی خشک و سرراست کلینت ایست وود، هری کالاهان نام دارد اما قدرت کوبندگی



هنوز و همچنان بازی پرشکوه و خوفناک آنتونی هاپکینز بریتانیایی در نقش هانیبال لکتر پزشک آدم‌خوار سری کتاب‌ها و فیلم‌های لکتر چه در «سکوت بردها» که در سال ۱۹۹۱ غوغا و جوایز اصلی اسکار را درو کرد و چه در دو فیلم دنباله‌ای آن بهترین تصویرسازی ممکن از این بیمار روانی خطرناک به‌شمار می‌آید اما اولین تجسم و توصیف مهم از وی در قالب یک فیلم بلند به همان فیلم مایکل مان بر می‌گردد و ارزش‌های آن هم

از کامیون انسان‌وار تا شغال کامپیوتر آسا

«آدم‌بد»های خوب سینما!

نقش‌های منفی فیلم‌های معروفی درخشیده و هرچند بهترین مطلق تلقی نشده‌اند اما نشانه‌ها و نمونه‌هایی را برای تقلید و الگوبرداری از روی کارشان و نحوه‌روال نمایش‌های خود بر جای نهاده‌اند و در این صفحه وصف و حال و عنوان آثار آنان می‌آید. کاندیداها برای راهیابی به این فهرست فراوان‌اند اما اگر بخواهیم عده‌ای را به‌هر شکل برتر بدانیم و معرفی کنیم، به اسامی ذیل می‌رسیم. به مردان و موجوداتی که در فیلم‌هایی از امثال استیون اسپیلبرگ، آلفرد هیچکاک و فرد زینه‌مان هم‌هویت و نشانه‌های شناسایی خود را حفظ کرده و زیر عرق و غنای داستان و بزرگی نام این فیلمسازان محو نشده و برعکس برارزش و محتوای کارها افزوده و در حضور آنها هم درخشیده‌اند.

■ **کاراکتر «دایی چارلی»** با بازی جوزف کاتن در فیلم «سایه تردید» کار آلفرد هیچکاک محصول ۱۹۴۳

است. این شاید اولین نمونه و نخستین کاراکتر از صدها شخصیت روانی و فوق‌العاده‌ای باشد که آلفرد هیچکاک در فیلم‌های متعدد و موفق خود به تصویر کشید. البته چارلی برخلاف سایر قاتلان ترسیم شده در این گونه فیلم‌ها هیچ‌گاه در حال قتل کسی دیده نمی‌شود و آثار ترسناک و حتی پنهان یک آدم خبیث در او مشاهده نمی‌شود و شبیه هر آدم عادی‌ای است که در خیابان‌ها در حال گذر مشاهده می‌شود. هیچکاک کاری می‌کند که طبایع چارلی هیچ‌گاه به‌طور کامل مشخص نشود و او حتی زمانی که هویت واقعی و نحس‌اش بر خواهرزاده‌اش (با بازی تره‌زا رایت) عیان می‌شود، یک راز سربه مهر است. گاهی تصاویر به ما می‌گویند او خانواده‌اش را هم دوست دارد اما تصویر بعدی که هیچکاک ارائه می‌کند، این ایده را قوت می‌بخشد که تخلفات پنهان مانده و پرسود او انگیزه نخست وی در راه انجام هر کاری است و او دلش فقط برای خودش می‌سوزد. شاید برخی کاراکترهای بعدی خلق شده توسط هیچکاک از نظر مشکوک و مرموز و البته خبیث بودن از حد و مرزهای دایی چارلی عبور کرده باشند (و واقعاً هم عبور کرده‌اند) ولی نمادها و نکته‌ها و حرکات چارلی وار در شخصیت‌های افسانه‌ای شده فیلم‌های شاخص بعدی هیچکاک هم خوندنمایی می‌کنند و یکی از آنها نورمن بیتس دو شخصیتی و پلید با بازی جادویی آنتونی پرکینز در فیلم «سایکو» (روانی) است.

■ **کاراکتر کامیون در فیلم «دوئل»** ساخته استیون اسپیلبرگ، محصول ۱۹۷۱

از زمان بدو کار وی در سینما است که در تمامی پنجاه و اندی سال بعدی نیز وی را همراهی و تقویت و شماری از بهترین فیلم‌های ایام معاصر را خلق کرده است. از همان زمان مشخص شد وقتی اسپیلبرگ می‌تواند از یک ماشین صرف موجودی بسازد که ببندد باور کند قادر به انجام هر کاری و تبدیل شدن به دشمن هر انسانی است و می‌تواند حتی آدم‌وار اقدام و عمل کند، پس قادر است با نقش‌های انسانی‌تر و برپایه بازیگران زنده به حد و حدودی برسد که برای سایرین به سختی قابل ابتیاع و اکتساب باشد. کامیون مذکور، بزرگ و با چرخ‌های متعدد و چراغ‌های آزاردهنده است و با داستان پردازی ویژه اسپیلبرگ تبدیل به موجودی شده که انگار فقط برای چنین کارهای منفی و اذیت مسافران بین‌راهی ساخته شده است. این چنین است که در مسیری طولانی و در جریان یک سفر بیرون شهری کامیون مزبور به‌تدریج تبدیل به عاملی مرگ‌زا و یک هیولای مسلم می‌شود و پیش از سکناس پایانی که صحنه تقابل سرنوش‌ساز دنیس ویور با این موجود بزرگ آهنی است، این راننده مستاصل دریافته است که تنها راه زنده ماندنش حذف و مضمحل کردن این کامیون بدرکدار و راننده کج‌رو آن است. اگر اسپیلبرگ جوان را در خلق این هیولای خوفناک آهنین عامل نخست بینگریم، مجبوریم توضیح بدهیم که ریچارد ماتیسون سناریست توانای آن زمان هالیوود نیز در شکل‌گیری آن سهم بسزایی داشته و با همت آنها ماشینی شکل گرفته که به اندازه «آدم‌بد»های آثار زنده هالیوود انسان‌گونه و موجودی از همین دست نشان می‌دهد و نه چیزی صرفاً فلزی و ماشینی که فقط اتومبیل‌وار عمل می‌کند.

■ **کاراکتر «اسکورپیو»** با بازی اندی رابینسون در فیلم «هری کثیف» ساخته دان سیگل محصول ۱۹۷۱

وی و برخورد‌های نابودگرانه‌اش با هر فرد متخلف و هرگونه تبه‌گاری و در پناه یک سلاح قوی مارک مگنوم به‌گونه‌ای است که او را در سطح شهر و در اشاره به‌عنوان فیلم هری کثیف نامگذاری کرده‌اند. همین «هری کثیف» در پرداخت هنرمندانه دان سیگل تنها موجودی است که می‌تواند اسکورپیو را که کارش حتی به سرقت یک اتوبوس حاوی کودکان مدرسه‌ای هم کشیده می‌شود، لگدمال و در نهایت از صفحه هستی پاک و حذف کند و در این مراحل بینندگان به‌جای تقبیح خشونت افراطی این پلیس قلدر برای او کف می‌زنند و باید هم به آنها حق داد. اسکورپیو با چهره کودکانه و موهای قدری فرفری و ظاهری که بوی پلیدی نمی‌دهد، اصلاً شبیه به هیولایی نیست که در وجودش آرمیده است و دائم‌اسر بر می‌آورد و فاجعه می‌آفریند اما با هنر قصه‌نویسی سیگل که یک پلیسی‌ساز درجه اول بود و بازی حرفه‌ای اندی رابینسون با کاراکتری مواجه می‌شویم که یک شیطان مسلم است و از وجودش ویرانی می‌بارد، شاید تقابل او با هری کالاهان بی‌شابهت به رویارویی بتمن یا ژوکر نباشد هرچند ژوکریکی از ارشدترین کاراکترهای بد سری فیلم‌های مرد خفاشی در نهایت شخصیت فانتزی و فقط مختص کمیک استریپ‌ها است. کاراکتر هری کثیف در این فیلم چنان برطرقدار شد که ایست‌وود بدون مشارکت دان سیگل ۴ قسمت دیگر و فیلم‌هایی دنباله‌ای هم برای این اثر ماندگار سینمایی ساخت و در آنها نیز نماد سرکوب اشرار بویژه در ایالت کالیفرنیا ای امریکا بود و با وجود این، نه هیچ‌یک از فیلم‌های بعدی توانستند به نایی و علوات فیلم نخست برسند و نه هیچ‌یک از آدم‌بدهای آنان با اندی رابینسون برابری کردند.

■ **کاراکتر «هانیبال لکتر»** با بازی برایان کاکس در فیلم «شکارچی انسان» ساخته مایکل مان محصول ۱۹۸۶

غیر قابل انکار است. برایان کاکس هموطن آنتونی هاپکینز مسئول ایفای نقش مورد بحث در «Manhunter» است و طی روایی عجیب او به‌جای نامیده شدن با لفظ لکتر با کلمه لکتور فراخوانی و از دیگران تفکیک می‌شود. هاپکینز تیک‌ها و حرکات عصبی و در عین حال کنترل شده و هراسناکی را در بازی خود در دنیای لکتر بروز می‌دهد اما سلف او کاکس در فیلم تحسین شده مایکل مان با پرهیز از این امر یک چهره کاملاً متفاوت و موجودی آرمیده و بیگانه‌ای تمام‌عیار را از خود ارائه می‌کند و در عین این که درون هریک از ملاقات‌کنندگان خود را می‌کاود، چیزی پس نمی‌دهد و هیچ از خود نمی‌گوید و این در تضاد با اقتباس‌های مشهورتر هاپکینز از این نقش در سال‌های بعدی است که طی آن او به پلیس‌ها اطلاعاتی در راه بازداشت اشراری که به تبعیت از او آدم می‌کشند و پوست قربانیان خود را از تن آنان جدا می‌کنند، می‌دهد. لکتر با بازی برایان کاکس مثل محصل زرنگی است که وقتی آموزگار اصلی برای تدریس او و همکلاسی هایش نمی‌آید، جانشین وی را بازی می‌دهد و صورت خشک و سنگی‌اش نشان نمی‌دهد که او چه لذت بزرگی از این طریق می‌برد. این هانیبال لکتری است که دوستداران پرشمار هاپکینز او را بر نمی‌تابند اما سایرین معتقدند به تصویر ارائه شده از وی در کتاب‌های رمان مربوطه نزدیک‌تر است.

■ **کاراکتر «شغال»** با بازی ادوارد فاکس در فیلم «روز شغال» ساخته فرد زینه‌مان محصول ۱۹۷۴



ادوارد فاکس با هنرمندی و به واقع خونسردی هرچه بیشتر مرد تروریستی را در این فیلم جلوه‌گر می‌شود که با چهره بی‌احساس و صدای کسالت‌بار خود در کاری که انجام می‌دهد یک استاد به تمام معنا است و طبق داستان فیلم او را این بار استفاده کرده‌اند تا شارل دوگل رئیس جمهوری وقت (دهه ۱۹۶۰) فرانسه را از پای در آورد و در همین راستا و در شلوغ‌ترین اوقات سر از شهر پاریس درمی‌آورد و با تفنگ‌های دقیق «دور زن» سیاستمدار نظامی و مشهور این کشور را هدف می‌گیرد. حتی وقتی پلیس موفق به بازداشت کارفرمایان این تروریست می‌شود و به تعقیب شدید و اساسی او همت می‌گمارد، «شغال» همچنان قدمی از آنها پیش است و اجازه نزدیک شدن به خود را نمی‌دهد. هنر جنبی اما مهم او اجرای گریم‌های مختلف روی چهره‌اش و به تبع آن در آمدن به‌شکل آدم‌های مختلف است و از این طریق او می‌تواند بدون متوجه شدن پلیس‌ها و بدون لو رفتن سر از جاهای مختلف در بیابور و به‌کارهای موردنظرش بپردازد. این تروریست بکه‌تاز البته در به قتل رساندن دوگل ناکام می‌ماند و نمی‌تواند به هدف بزند ولی دوگل واقعی که سال‌ها پیش از اکران این فیلم از جهان هستی رخت برپسته بود، در این فیلم چنان از جانب شغال تهدید می‌شود که بینندگان از خود می‌پرسند آیا این «ژنرال سیاستمدار شده» شانس واقعی برای زنده ماندن و رهایی از دست این قاتل حرفه‌ای داشته است یا خیر. سؤالی که نشانه توفیق مسلم و فراوان ادوارد فاکس در متجلی شدن خصلت‌های این کاراکتر فوق‌العاده و کامپیوتر‌وار است.

■ **کاراکتر «آقای جاشوا»** با بازی گری باسی در فیلم «اسلحه مرگ‌بار یک» کار ریچارد دانر محصول ۱۹۸۷



گری باسی درشت اندام و پرطرفدار پیش از به چشم خوردن در فیلم‌هایی چون «کارآموز مشهور» و البته تیزرهای تبلیغاتی شرکت آمازون در این فیلم پرفروش دانر در نقش جاشوا درخششی محسوس داشت و حتی یک بار کاندیدای جایزه اسکار هم شده بود اما این فیلم شرایط حرفه‌ای او را احیا کرد و در مسیر حضور در فیلم‌ها و نقش‌های مطرح تازه‌ای قرار داد و تصویر و تجسم او به‌عنوان یک مرد دردرس‌راز قوی هیکل را عینیت بیشتری بخشید. در این فیلم مل گیbson جذاب و ماجراجو در نقش یک افسر پلیس قدری دیوانه‌صفت اما دلاور به‌نام مارتین ریگز نظر‌ها را از هر جهت جلب می‌کند اما جاشوا هم رقیب پایاپایی برای او و مورتواک دستیار سیاه‌پوست و کارساز وی با بازی دنی کلاور است و وجه برتری او بر ریگز این است که می‌تواند تمامی نیروی ولودیه‌واره‌اش را صرف کامل شدن کارش و حذف دشمنان خود کند. جاشوا برای هر چیزی آماده نشان می‌دهد و حتی برای تقابل با یک ارتش از نیروهای مخالف‌اش و تقابل مشت به مشت با ریگز. زمانی هم که طرح‌های کارفرمایان جاشوا نقش بر آب می‌شود، او مهیا است تا به خانه مورتواک برود و در روز کریسمس به‌دنبال معدوم‌سازی اعضای خانواده‌وی باشد، اینها به بینندگان می‌گوید که اگر هم جاشوا خیال تسلیم شدن را داشته باشد، باید مقابل یک رقیب بزرگ یا در تقابل با شرایطی بسیار دشوار باشد. چیزی که آن قدر‌ها هم برای این چهره منفی توانا روی نمی‌دهد.

■ **کاراکتر «بلوفلد»** بابازی تلی ساوالاس در فیلم «در خدمت سرویس مخفی ملکه» به‌کارگردانی پترهانت محصول ۱۹۶۹



شاید عده‌ای به بازی عالی دانتل پلزنس در همین نقش در فیلمی دیگر از سری آثار جیمز باند اشاره کنند اما تلی ساوالاس در فیلم هانت نه به سبک پلزنس و نه به شکل چارلز گری در قسمت دیگری از این مجموعه ۲۵ فیلمی تصویر قاطعانه و تأثیرگذاری از یکی از معروف‌ترین و دیرپاترین دشمنان «مأمور ۰۰۷» ارائه می‌دهد. بلوفلد که در چندین فیلم جیمزباند ظهور و سپس به‌ظاهر به سوی نیستی طی طریق می‌کند، با روش ایفای ساوالاس هم مردی هوشمند است و هم یک قلدر ذاتی که هیچ بازی خاصی از این دست را نمی‌بازد و به‌همین سبب یک خطر بزرگ و جدی برای جیمزباند است که در این فیلم خاص جورج لازرنی استرالیایی در قالب او فرو رفته است. بلوفلد‌های قبلی حتماً به دستیاران و عوامل کمکی برای تقابل با باند نیاز داشتند اما این یکی به تنهایی هم با او مبارزه می‌کند و کم نمی‌آورد. ساوالاس روش‌هایی را در پیش گرفته که وی را از هر یک از دیگر دشمنان «باند» تفکیک می‌کند و یکی از مشخصه‌های او قوه جذب چشمگیر و ویژه‌ای است که دارد و چنان مصمم و پرفسوات نشان می‌دهد که انگار تنها فرجام و سرنوشت او ارجاع به جهنم است. البته این بلوفلد بر خلاف سایر بلوفلد‌های آثار جیمزباند و دیگر بدخواهان این مأمور استثنایی به پیروزی‌های بزرگی در تقابل با «۰۰۷» هم می‌رسد و مهم‌ترین آنها کشتن همسر جیمزباند در تنها مورد وفعه‌ای است که این مأمور دست به ازدواج در زندگی سرشار از ناآرامی‌اش می‌زند. صحنه قتل همسر «باند» آن هم در روز ازدواج وی از شوکه‌کننده‌ترین سکناس‌ها در این فرانچیز ۲۵ فیلمی و ۵۹ ساله است و قطعاً این امر، ادعا و خواسته بسیاری از طرفداران این سری فیلم‌ها را موجه می‌کند که سازندگان این فیلم از ابتدا هم نباید به‌دنبال اجرای قصه ازدواج او در قالب این فیلم می‌رفتند و کارشان اشتباه بوده است. این تعبیر چه صحیح و چه اشتباه، از تلی ساوالاس در این فیلم چهره‌ای ساخته که کمتر دشمن دیگر «باند» در این مدت طولانی قادر به خلق آن بوده است.